أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

تلميذ: نفس رواياتي كه در مورد حج است چند تا اعاد الحج دارد؟، اعاده معمولاً جایی می آید که یک موضوع باشد و وقتي ما يك موضوع تصور مي‌كنيم، اعاده صدق مي‌كند.

استاد: اعاده در اين جا فقط به معناي، نفسِ اتيان به اعمال است فقط همين است ديگر به خصوصيت و نيّت و كيفيت حج كاري ندارد، وقتي شخصي و عبدي يك عملي را انجام دهد نفس اتيان آن عمل اين يك مسئله است و اينكه آن عمل را بر چه اساس و نيتي انجام داده يك مسئله ديگر است، شما وقتي عملي را انجام مي‌دهيد و اين عمل باطل است شما دو جور مي‌توانيد بگوييد يا بگوئيد: يجب عليه الاتيان مرّى ثانیى يا مي‌گوييد اعاد، اعاد درحالتي كه مسئله باطل بوده است در اين جا يعني چه؟

تلميذ: اِشکال اعاده در صورت جبران مافات است يعني از شخص فوت شده است ، يك شخص است و از او فوت شده است، لذا باید اعاده کند حال فوت شدن چه به بطلان باشد چه به امر ديگري باشد

استاد: نه فوت نشده، نه اتفاقاً در مورد صلاه داريم كسي كه صلاه را صحيحا می خواند، ولي حواس او نبوده است روايت داريم كه مستحب است كه اعاده كند در حاليكه نمازش درست است،

تلميذ: آن مصلحت واقعي آن اتيان نشده است

استاد: آن مصلحت واقعي، اتيان نشده ولي از نظر ظاهري درست است يا كسي كه مثلاً نمازش را به فرادي مي خواند و مصلحت واقعي تماما هست و حضرت مي فرمايد: وقتي جماعت است يستحب ان يعيد در حالي كه مصلحت انجام شده است ليكن اعاده اينگونه نيست، اعاده به صرف تكرر عمل برمي‌گردد كه تكرر بر اساس اين است كه يا قبلي باطل بوده يا درست بوده و تكرر بخاطر مصلحت جدیدی است و مي خواهد انجام دهد

تلميذ: ..........؟

استاد: در وقتي كه مي خواهد نماز را بخواند آن وقت كجاست؟ هر جا كه هست صحبت ديروز ما همين بود كه در صلوى، نه اربع ركعات واجب است نه ركعتين واجب است نه قياما واجب است نه مستلقياً و نه متطهراً بالطهارى المائيه و نه بالترابیه هيچكدام صلاه واجب عبارت است از يك حقيقت ربطيه كه آن حقيقت، در اول وقت واجب مي‌شود به مقتضاي ظروف و شرايط تعين پيدا مي كند اگر در حضر باشيد آن حقيقت ربطيه چهار ركعت مي‌شد و در سفر باشيد مي‌شود دو ركعت، اگر مريض باشد مي‌شود جالساً

دو مطلب باقي مانده است كه دقيق است يكي اينكه كيفيتِ لسان روايات در مورد بيان مطالب، متفاوت است فرض كنيد در جايي يك حقيقتي را امام عليه السلام مي‌خواهد بيان كنند، خيلي آن حقيقت، حقيقت راست و رك و پوست كنده است و داراي احتمال نيست و حضرت صريحاً فرموده اين مسئله واجب است يا حرام است و متقن و محكم مسئله را بيان ميكند اگر وقتي در جايي خلافش باشد به صورت تقيّه و امثال ذلک مشخص است و خود كيفيت عبارت و لحن امام عليه السّلام ميرساند كه اين در مقام تقيه مطلب را بيان كردند يا محذوری درمطلب است

در بعضي اوقات كلام و بيان مسئله به نحوي است كه گرچه مراد امام علیه السّلام، بيان نظر قاطع است نسبت به مطلب ولكن به ملاحظاتي نمي خواهند آن طوري كه بايد و شايد يك نوع تحميلي يا مشقتي و ضيقي را بر مكلّف ايجاد كند و اگر اين مسئله بخواهد به نحو متداولي مطرح شود چون امام (عليه السّلام) وقتي مطلبي را بيان مي كند به همه آفاق و به همه افراد مي رسد و به عنوان يك مطلب غير قابل ترديد تلقي مي‌شود غير از اين است كه بخواهد وظايف فردي شخصي را بيان كند و بگویند به كسي نگو اين حكم مخصوص تو است و نبايد به ساير موارد برسد و ما هم اين را در كيفيت روش بزرگان مي ديديم گاهي مطلبي را كه بيان مي‌كردند بين عالم و جاهل و عامي و غيرعامي فرقي نبود و يك مسئله واضح و روشن و رك و راستي بود در بعضي از مسائل نظرِ روي قضيه نظر مساعدي نبود، ولكن اگر مي‌خواستند اين مطلب را به صورت عام و شايع در بياورند خيلي از افراد به مشكل مي افتادند لذا اين را به نحوي بيان مي‌كردند كه افراد در عين حال هم متوجه تكليفشان شوند و هم جوري نباشد كه ساير افراد ديگر كه آنها هم مبتلا به اين مسئله هستند و از قدرت آنها خارج است كه به اين مسئله بپردازند، دچار مشكل شوند

اين مطلب در مورد حج مشاهده مي كنيم مثلاً امام مي فرمايد فعليه أن يعيد يا فعليه أن يحج فعليه ان يقضي حجة الاسلام در اینجا روايات زياد است، و زیادی روایات حكايت از اين ميكند كه قطعاً قصد امام (عليه السلام) در تبّدل موضوع، به اتيان به حج مرى ثانيه بوده است در اين شكي نداريم يعني نتيجه بحث در اين قضيه حج چه نسبت به فردي كه به او بذل مال نشده حج به و همين طور نسبت به فردي كه معتق شده و نسبت به معاند و ناصبي و امثال ذلك و همين طور نسبت به صبي قضيه صبي كه روشن است چون اصلاً تكليف تعلّق نمي‌گيرد يعني تكليف الزامي تعلّق نمي‌گيرد به صبي لذا داريم در آن جا در اين موارد حضرت با عبارت فعليّه اشاره دارند، فعليّه در لسان روايات و در لسان محاوره به وجوب برمي‌گردد نه استحباب، ما الفاظ مصطلح براي استحباب زياد داريم احب ان يعيد، احبّ دلالت بر استحباب دارد يا احبّ اليّ ان يعيد دلالت براستحباب دارد يِستحِبُ له زياد هستند اين الفاظ ولي اين عبارت عليه (يعني بر عهده او است،) يعني واجب و در اين شكي نيست در اين قضايا امام تعبير "عليه" آورده اند عليه أن يعيد، عليه أن يحج حجة الاسلام و عنوان حجة الاسلام هم عجيب است يعني خود عنوان حجة الاسلام، حكايت از اين مي‌كند كه واجب است چون آني كه واجب است حجة الاسلام است و بقيه حجة الاسلام نيست حجة الاسلام همان حج ضروره است، يعني اوّلين حجّي كه شخص به مكه برود لذا ساير حجها كه به عنوان استحبابي گفته مي‌شود، مندوبي است حجّه الاسلام هي واجبه مرة واحده في طوال عمره، اغلب روايات اين را بيان كرده‌اند و شكي نيست منتهي در قضيه فعليّه ما استفاده مي كنيم كه اين تبّدل موضوع در اينجا نقش دارد چرا در اين جا نقش دارد و علتش چيست؟ عرض مي‌كنم

در بعضي از روايات به طوري كه در سال گذشته خوانديم حضرت به يك لحن عليه نمي فرمايد به يك لحن احبّ مي فرمايد در مورد عبد نه، ولي در مورد مخالف غير از ناصبي كه در اين جا داريم فيقضي يا آن شخصي كه در كوفه از معاندين است، حضرت مي‌فرمايد بايد حجش را انجام دهد و خوب است كه انجام دهد و بهتر است، من دوست دارم كه حجش را انجام دهد، اين مسئله به نظر مي رسد

مسئله اصلي در مورد حج مخالف اين بر عدم ترتّب اثر متوقّع است آن اثر در اين جا حاصل نشده است منتهي امام عليه السلام بر اساس تقيه و بر اساس ملاحظاتي نتوانستند آن حكم بتّي و قطعي را به عنوان اعاده به راحتي بيان كنند چون ممكن است كه شخص در حرج بيافتد و از آن طرف هم برگردد و چون برگشت، از يك طرف ملاحظه كند كه حجي كه انجام داده مورد نظر امام عليه السلام نيست و از طرف ديگر چه كند سخت است مشكل است اين محذورات كه شخص در خودش احساس ضيق و ناراحتي كند، اين محذوراتي است كه باعث شده دست امام (عليه السلام) بسته باشد براي يك حكم قطعي، در آن موارد ديگر كه حضرت احساس مي كردند‌ نه طرف مي تواند برود قطعاً مي گفتند يجب عليه الحج يا يقضي فعليّه ان يعيد ولكن در مراتب ديگر كه قبلاً هم گفتيم كه به نظر مي رسد به موارد شخصي يا قضاياي شخصيّه برگردد، حضرت به ملاحظاتي حكم را به آن كيفيت بيان نكردند، البته در اين موارد خود جنبه ولايت ترميم مي‌كند و آن فعل را بر حسب استعداد ظروف اصلاح مي‌كند و نمي‌گذارد كه شخص بي نصيب باشد ولي آن حكم را به صورت كلي بيان مي كند كه آن بايد برود و انجام دهد، در اين مسئله شكي نيست اين نكته دقيقي است كه در بعضي از روايات و خيلي از موارد هم مشاهده مي كنيم كه لسان روايات مختلف است در بعضي از لسانها حكم به وجوب و الزام شده است و در بعضي از موارد حكم به استحباب راجح شده است ما نبايد در آن موارد همان طوري كه دأب ودیدن است حمل بر استحباب كنيم، خير، آن موارد حمل بر وجوب بايد باشد الا اين كه آن مواردي كه حمل بر استحباب است، چون هيچ وقت استحباب واجب نمي‌شود ولي واجب گاهي منهً علي العباد، تخفيف قائل شوند مثلاً در اين زمينه روايت داريم كه قضاي صلاة واجب است ولي ما مي بينيم دأب و دَیدَن بسياري از بزرگان بر اين نبوده است كه رسماً به فردي كه چهل سال نمازش را اشتباه خوانده است بگويند، هستند چنين افرادي كه اعمالشان را اشتباه انجام داده‌اند در راديو می‌شنیدم كه یک نفر مسئله شرعی می گفت که شخصی ده سال غسل اشتباه انجام داده كه آن شخص مي‌گفت: اگر نمي‌دانسته اشكال ندارد!

چرا اشكال ندارد؟! بابا خودش مي‌داند كه اشتباه انجام داده با این توجیه که انشاء اللَه نمی‌داند یا شك كرده و يا شك بعد از محل است و بعد از اتيان عمل، حجیّت ندارد كه نمي‌شود مسئله را ماست مالي كرد

بعد هم با اين كيفيت توجيه مي‌كنند كه: در غسل توالي شرط نيست و مي شود بين آن انقطاع باشد و مثل وضو نيست كه نبايد فاصله باشد ممكن است چند روز بعد كه غسل ديگري مي‌كند، جزءش ضميمه ‌شود

اشكال اين است كه آيا در بين اين دو غسل، غسل ديگري انجام نداده و ثانياً نمازهاي بين اين دو غسل چه مي‌شود، نمازهاي اين وسط چه مي شود؟! اگر فرضاً يك غسل تمام در طول دو هفته انجام شود دو هفته نماز خوانده است و ديگر نمي‌توانيم بگوييم نمازش درست است بله بعد از غسل تا مدتي كه حدث اكبر، از او حادث نشده نمازش درست است این قضیه را در كتاب اسرار ملكوت، گفته‌ام، حالا اين بدبخت ده سال يا بيست سال نماز به اين كيفيت خوانده است آيا مي‌تواند نمازهايش را قضا كند؟ چطور به او مي‌گوييد همه نمازش را قضا كند؟ آيا مي تواند يا نه؟ يك وقت او یک فردي است كه از نظر ايمان و نفس و اتقان واستحکام پايه كار است، خوب او انجام مي‌دهد، ولي افراد عادي با اين محدوديت ايمان و با اين ظرفيت شما مي توانيد از نظر شرعي واقعا به او بگوييد كه سي سال نمازت را قضا كن؟ مي‌گويد برو بابا خدا عمرت دهد، همين كه نماز صبحم قضا نشود خيلي است

پس چه چيزي شما را مانع مي شود از اين كه اين حكم صريح را نكنيد؟ عدم قبوليّت و استعداد طرف، مي گوييد كه انشاء‌اللَه حالا نمازهايت را بخوان، نمي‌توانيد بگوييد در همين محذوري كه الان هستيد، همين محذور، براي امام عليه السلام بوده است همين افراد نزد امام (عليه السلام) مي‌آمدند شخص مخالف آمده و مستبصر شده با هزار زحمت مستبصر شده و شيعه شده و محب اهل بيت شده است حضرت بگويد تمام حجهاي شما باطل بوده و برو دوباره انجام بده شخص مي رود و ديگر برنمي گردد حضرت نمي‌تواند آن حكم صريح را بيان كند بلكه مي گويد بهتر است اگر توانستي و اگر وقت كردي و اگرفرصتی پيش آمد، ما اينگونه استفاده مي كنيم

اين مطلب را در روش بزرگان هم ديده‌ايم يكي از دوستان نقل مي كردند كه من ریشم را می‌تراشیدم و مدّتها بود پيش آقاي انصاري هم رفت و آمد مي‌كردم از دوستان ايشان بودم، ولي حتي يك بار هم مرحوم آقاي انصاري به من نگفت ريشت را نتراش، تا اين كه بعد از مدتها خودش سؤال مي كند يا ايشان به قلبش مي اندازد كه اين سؤال را بكند، مي‌گويد كه آيا تراشيدن ريش اشكال دارد؟ ايشان يك خنده‌اي مي‌كنند و مي‌فرمايند بهتر است كه يك قدري بگذاري، او مي‌گفت اگر غير از اين جواب را مي‌دادند من گوش نمي‌دادم و او با اين كيفيت جواب دادن، ريش مي‌گذارد كه الان از من هم بيشتر ريش دارد فقيه بايد بداند كه چه مي‌گويد به طرف چه مي‌گويد و چطور صحبت مي كند اگر تند جواب مي‌دادند و مي‌فرمودند مردك ريش مي‌تراشي؟ مي‌گفت خوب مي‌كنم خداحافظ و آن ريش هم براي خودتان!! و مي رفت و دور اين مسائل را خط مي كشيد

همين مسئله را امام صادق عليه السلام داشت فرقي نمي كند ايشان در مخاطب خود تصرف نمي كرد كه مخاطب خودش را مثل سلمان كند، يك شخص پيش امام صادق (عليه السلام) مي‌آمد و حكم مطابق خودش را مي‌گرفت و شخص در مرتبه پايين هم نزد امام عليه السلام مي‌آمد و حكم مطابق خودش را مي گرفت اين را ديگر فقيه بايد بفهمد

اينجا است كه ديگر شم الفقاهه، شم الحديث و آن فوت كوزه‌گري اجتهاد و استنباط، به درد مي‌خورد و در اثر مداومتِ مستمر بر سيره، نه اينكه همين طور كتاب وسايل را باز كنيد و فتوي بدهيد، مداومت بر سيره و تاريخ ائمه (عليهم السلام) با افراد، مداومت بر كيفيت بيان امام (عليه السلام) اينجا به درد مي خورد كه بفهميد آيا اين مستحب بوده، يا واجب بوده ولي امام نتوانسته اند بگويند، به شخص چه بگويد ولي آن جايي كه ما مي بينيم عناد، خيلي عناد است مسئله را هيچ چيز نمي تواند از بين ببرد و آن شخصِ مستبصر، ناصبيِ ناصبي است آنجا ديگر امام مي‌گويد فايده ندارد و حج را بايد بروي و در آنجا خود امام به او كمك هم مي‌كند ولي اگر مخالف باشد و امثال ذلك مي‌بينيم حضرت با عبارت ديگري بيان مي‌كنند احب الي اني احب

آنچه که منظور من است اين بود كه خود شخص بايد موقعيت خود را در قبال اين تكليف الهي ارزيابي كند، خودش بايد بفهمد، مطلبی را كه امام بيان مي كند، اگر آدم زرنگي باشد از آن وجوب مي‌فهمد، اگر كند ذهن باشد از آن مستحب مي‌فهمد و هر چه فهميد تكليفش همان است اگر زرنگ باشد مي فهمد واجب است و بايد برود و اگر حمل بر مستحب كند و نرود حج را انجام نداده است چون امام مطلب را بيان كردند

مطلب دوم اين كه در تبّدل موضوع، شخصي كه حجّه الاسلام را انجام داده چرا بايد اعاده كند در مورد رق مسئله روشن تر است چون آن حالت، حالت رقيّت است ولي بذل مال شده ولي مسئله اين است كه قضيه حج مسئله ‌ايست كه خدا مي خواهد شخص اين عمل را در حال آزادي و در حال اختيار و در حال خاص و در حال حريت و در حال نشاط و با استقبال و فراغ بال اين عمل را انجام دهد در زمان رق يا در زمان صباوت ، در زمان صباوت مسئله تكليف نيست گرچه حجّه الاسلام است ولي تكليف نيست در زمان رقيت شخص حج را انجام مي دهد ولي خود را در تحت تملك مولا مي بيند مولايش او را برده است خودش نرفته است خودش اگر بدون اجازه مولا حج انجام دهد باطل است، چون تحت تملك مولا است پس وقتي كه حج انجام مي دهد واقعاً بين خودش و بين خدا چه احساسي دارد، اين تحت تملك كس ديگري حج را انجام مي دهد و طواف مي كند، ولي مولاي او خواسته است كه طواف كند نه خود او، او خواسته كه من بيايم ، مولاي او كه كنار اوست، او را برده در عرفات در دلش اين است كه او مرا برده است و با خواست مستقل خودش نيامده است خدا مي گويد بسيار خوب اين را كه الان انجام دادي الان تكليف تو همين است تو رقي در تحت تملك هستي تملك مولا و اين حج را من قبول مي كنم ولي حالا تو برگشتي و عتق پيدا كردي و اختيارت در دست خودت است و احساس فراغ مي كني بايد دوباره اين را با پاي خودت و با اختيار و خواست خودت ، خواست مستقل خودت، نه خواستی که تحت تسخیر است دراینجا فاعل بالتسخیر اورا به حج برده است و مسخر او بوده است

تلميذ: درعبادت قصد قربت است؟

استاد: قصد قربت اصل قضیه است ولکن عبادت داريم تا عبادت، هر عبادتي فرق مي كند در مورد روزه شارع روزه را واجب كرده چه رق باشد چه معتق چه حر باشد حتي اگر مولا بگويد روزه نگير، حرام است اطاعت مولا، در مورد صلاه واجب است چه مولا امر كند يا نهي بكند از صلاه، تفاوت ندارد خود عبادت فرق می کند در مورد حج خود ذات حج، فلز حج، فرق مي كند چون حج، رفتن دارد ، حركت كردن دارد و قطع طيافي دارد قطع بوادی دارد مشقات دارد و مثل صلاه نيست كه اللَه اكبر بگويی، اين را خدا گفته مي خواهم خودت انجام بدهي وقتي كه رق بودي، بر تو واجب نبود ولي بسيار خوب، مولا تو را آورد ما هم قبول كرديم به عنوان حجى الاسلام اگر به اين حال بميري انجام دادي و قبول است ولي حالا كه وضعت تغيير كرده بايد انجام دهي در مورد بذل مال هم همين طور است وقتي كه كسي را ببرند مي‌گويند او برده است و حالا كه خودت مستطيع شدي وضعيت و حالت تو عوض شده است، ولی در بذل مال اين طور نيست وقتی که مال را به شما داد و شما مالك مي‌شويد و مستطيع مي‌شويد و حج را در حال ملكيت انجام مي دهيد و حجة الاسلام را انجام مي‌دهيد اين فرق است، لذا در اينجا اعاده واجب نيست

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد